



بزرگان

## عمیق بخارا ئی

۱

### نگارش آقای ذبیح الله صفا

لقب وی شهاب الدین و تخلص او «عمیق» است. برخی او را «عمیق» یا «عمیقی» دانسته اند و در مقدمه ای که بردیوان عمیق چاپ تبریز نگاشته اند بهمین عقیده رفته و استدلالاً از نسخه بهارستان جامی که بوسیله «شمعی» بترکی ترجمه شد و تاریخ کتابت آن ۱۰۲۴ است استشهاد کرده اند چه در آنجا نگاشته است «عمیقی رحمه الله» و نیز نگاشته اند که در حاشیه بعضی از نسخ عمیق ضبط شده است.

سبب مهم این تصویر یافتن معنایی برای کلمه «عمیق» است ولی آنها ندانستن و یا موجود نبودن معنی یا وجهی برای این تسمیه، دلیل ابطال آن نتواند شد و نیز نمی توانیم با استشهادهای که در کتابی و یا نسخه ای بغلط تخلص شاعر را عمیق یا عمیقی نگاشته اند، بر این عقیده رویم چه :

**اولاً** - تمام کتب تذکره قدیم و جدید تخلص شهاب الدین را عمیق نگاشته اند و این امر خود دلیل است بر اشتها شاعر بدین تخلص.

**ثانیاً** - شاید عمیق از مصطلحات حدود ماوراء النهر بوده و لغتی ترکی و یا خود لغتی از عرب باشد که در آنجا این شکل پذیرفته و بدینصورت در آمده و بعدها مرورد هور آنرا از یادها سترده و از میان برده است.

**ثالثاً** - معاصرین عمیق او را بهمین نام خوانده اند و انوری در قصیده ای بمطالع ذیل :

مقدری نه بآلت بقدرت مطابق کمند ز شکل بخاری چو کنبد مطبق  
گروید :

سواد نظم مرا اگر شود ز آب گذر کنند فخر رشیدی و صابر و عمیق  
و مراد از گذشتن از آب، گذاره کردن می چونست چه عمیق از شعرای ماوراء النهر بود.  
در اینجا ظاهر است که «عمیق» اصلاً نمی توان خواند چه هم بحر شعر تغییر می پذیرد و غلط می شود و هم قافیه از صحت خارج می گردد.

و هم انوری در این قصیده :

بر سر مرقند اگر بگذری ای باد سحر نامه اهل خراسان بپر خاقان بر  
که با استقبال عمیق گفت و وقتی که غزان در ۸ و ۴ خراسان را گرفتند بخاقان سمرقند محمود بن محمد فرستاد و او را بیاری اهل خراسان خواند، نام عمیق را آورده و پس از اعتذار از تکرار قافیه گفته است :  
هم بر آنگونه که استاد سخن عمیق گفت « خاك خون آلودای باصفاهان بر »

در این بیت نیز مشاهده می شود که استعمال کلمه عمیق یا عمیقی بهیچوجه با بحر قصیده تناسبی ندارد. در حدائق السحر تالیف رشیدالدین وطواط نیز تخلص شاعر «عمیق» ضبط شده است. پس معلوم شد که تخلص شهاب الدین چنانکه تصور کرده اند عمیق و یا عمیقی تواند بود و اگر شاعری با این تخلص وجود داشت غیر از شهاب الدین موضوع ترجمه ماست. و گذشته از این عمیق یا عمیقی با تخلص هایی که در آن عهد معمول بود متناسب نیست و بیشتر بتخلص شعری عهد تیموری ببعده شبیه است. عمیق در دربار خضر خان ابراهیم سمت امیرالشمرانی داشت و بدین لقب ملقب بود و همین احمد رازی ویرا «سلطان العلماء» نیز خوانده و هم در شرح احوالش، شاید بهمین مناسبت نوشته است که عمیق «بر سریر فصاحت سلطان بود» ولی شاید این لقب در جزء القابی باشد که معمولاً تذکره نویسان بشعرا میداند و اغلب آنها وهمی و نماینده عقیده و احساس نویسنده نسبت بشاعر است نه دلیل وجود فعلی آن.

مولد عمیق بخارا است و گذشته از آنکه تذکره نویسان در این باب متفق القولند از بعضی ابیات عمیق نیز برمیآید که از اهل بخارا بود چه نسبت با این شهر کمال اشتیاقی را اظهار میکند و در یکی از قصاید خویش چون دلسوختگان و مهجوران بخارا را از دور و گویا از سمرقند درود و سلام میفرستد و می ستاید و آن قصیده اینست:

رسول بخت بمن بنده دوش داد پیام  
بدانگهی که بدل کرد فلک ضیا بظلام

.....

درین تفکر بودم که این چه شایبه بود  
وزین سپس سخن او کجا گذارد کام

که روی را ببخارا نهاد و گفت بهر  
ایا بخارا بر تو درود باد و سلام

همیشه خرم و آباد بادی و یدرام  
مدنیة المحفوظ است و قبة الاسلام

هوات کان مراد است و خاک معدن کام  
نسیم بوی تونافه گشاید اندر مغز

تو همچو بیت المعموری و همه قومت  
شکر فشانند اندر کام

نه در تو تازگی اختلاف در احکام  
همیشه در توجو روحانیان گرفته مقام

به در تو تیرگی اعتقاد اندر دین  
بشهر دیگر خاصان و سرورند و امام

ز بس بزرگی تو خادمان مسجدهات  
ترا چه مایه تنای است و عز و جاه و مقام

ایا بخارا چندین بزرگواری تو  
شهمظهر بیروز بخت دولت رام ۳۰۰۰

که ایزدت بچنین شاهزاده کرد عزیز  
عمیق شاید مدتی از اوایل دوره مداحی خود را در عهد شمس الملک در بخارا بسر برده باشد

چنانکه از این بیت برمیآید:

۱ - چهارمقاله عروضی چاپ خاور ص ۴۰

۲ - تذکره هفت اقلیم در ضمن فهرست اسامی شعرا و در شرح حال عمیق.

۳ - این قصیده و سایر ابیات و اشعاری که در شرح حال عمیق از آثار این شاعر نقل میشود از دیوان اشعاریست که حضرت فاضل معظم آقای سعید نفیسی در اثر تصفیح و تبصیر در کتب از عمیق ترتیب داده و برای استفاده بنگارنده لطف فرموده اند.

من بنده گر بیاد تو جان پرورم زدور  
 حاسد چه خواهد از من رنجور دل نکار  
 ولی چنانکه از قصیده سابق الذکر برمی آید عمیق بالاخره بسمرقند بدر بار آل خاقان رفت  
 و نیز در یکجای دیگر در ضمن ذم یکی از دشمنان درباری خود که عمیق را دوقصیده در هجو اوست  
 میگوید که چون سفر موجب عز و کمال است من سفر گزیدم و اگر فراق وطن را اختیار نمی کردم شرف  
 خدمت سلطان نمی رسیدم :

بدانکه مرد ز غربت رسد بحد کمال  
 سحر برد بعلا مرد را زحد سفلی  
 سفر دلیل جمال و سعادت و شرف است  
 سفر دلیل کمال و بزرگی است و محل  
 مرا اگر بندی غربت و فراق وطن  
 کجا بدی شرف خدمت عماد دول

ازین ابیات برمی آید که عمیق از بخارا موطن و مولد خود دور بود و در دربار میزیست. عمیق در خدمت آل افراسیاب بسر می برد و « از آن دولت حظی تمام گرفته و تجملی قوی یافته چون غلامان ترک و آئیزکان خوب و اسبان راهوار و ساختهای زر فاخر و ناطق و صامت فراوان و در مجلس پادشاه عظیم محترم بود بضرورت دیگر شعرا را خدمت او همی بایست کردن ... »<sup>۱</sup> لیکن گاه چنانکه بعد خواهیم دید مغضوب و مظورود میشد. ولی بهر حال باید دانست که عمیق در دربار آل افراسیاب چنان میزیست که عنصری در دربار آل سبکتکین و بهمان گونه محترم بود که این شاعر اخیر.

از اسم حقیقی عمیق و اسم پدر و خانواده او اطلاعی در دست نیست چه متأسفانه بسیاری از اشعار این استاد بزرگوار از میان رفته و نابود شده است و از این جهت نمی توان از اشعارش چنانکه باید شرح احوال او را استنباط کرد.

از بازماندگان عمیق در تذکره ها حمیدی نامی را ذکر کرده و گفته اند پسر عمیق بود. هدایت او را « حمیدالدین » نیز می خوانند. آذر در آتشکده گوید که عمیق « در آخر عمر خود منزوی شد و حمیدی پسرش را عوض خود به مجلس سلاطین فرستاد » و هدایت در مجمع الفصحا مینویسد که سنجر مرثیه ای برای دختر خود از عمیق خواست و « او مرثیه ای گفت و بجهت ضعف پیری با حمیدی پسر خود فرستاد ». این حمیدی را چنانکه بعد خواهیم دید با سوزنی مهاجانی بود.

بعضی از تذکره نویسان مانند آذر نوشته اند که « گویند (عمیق) صد سال متجاوز عمر کرده و در آخر عمر منزوی شد. وفات او را هدایت در سال ۵۴۲ هجری نگاشته است و صادق بن صالح در شاهد صادق در سال ۵۵۱ هجری و تقی الدین

کاشی در ۵۴۳ هجری میدانند.

اما قول صادق مردود است چه عرضی در چهار مقاله، که در حدود ۵۵۰ نگاشته شده است، از عمیق چنان صحبت میدارد که از رفتگان دارند و افعالی که برای او می آورد اغلب ماضی بعید است و فی المثل مینویسد « و امیر عمیق امیر الشعرا بود و از آن دولت حظی تمام گرفته و تجملی قوی یافته ... » با این کیفیت نمیتوان عمیق را در ۵۵۱ هجری تصور کرد و بالتبقیه قول هدایت یا تقی الدین را که فعلاً راهی برای رد آنها در پیش نیست باید اقوی و اقرب بصحت دانست و فوت عمیق را در حدود سال ۵۴۲ یا ۵۴۳ هجری پنداشت.

۱ - چهار مقاله ص ۴۰ چاپ خاور.

۲ - مجمع الفصحا ج ۱ ص ۱۹۷.

عمر عمیق را چنانکه دیدیم متجاوز از صد سال نوشته اند و اگر چه در این باب اطلاع کاملی در دست نیست ولی در اینکه عمیق زیاد عمر کرده و پیری بحد ضعف رسیده است شکی نیست و بهر حال عمیق در حدود صد و باقلا نود سال زندگی کرده است چه :

**اولاً** قدیمترین خان از مالوک خانیه را که عمیق ستوده است شمس الملک نصر بن ابراهیم است که بقول صادق در ۶۰۴ بساطت نشست و ما بعد از او در جزء معاصرین عمیق نام خواهیم برد . باز قصایدی که در مدح ابن خان گفته است چنین برمیآید که شاعر هنوز قدم بر حلقه پیری نهاده بود ولی هم نتوان گفت که عمیق از وقتی که بخدمت داخل شد مردی نابالغ بود چه قصایدی که در مدح شمس الملک گفته است اغلب از امهات قصاید پارسی است و پرداختن آنها را سالها ممارست در شاعری لازم است پس اگر فرض کنیم که عمیق در حدود ۶۰۴ اقلا ۲۰ سال داشت تولدش تقریباً در حدود ۴۴۰ می تواند بود و بدین طریق در سال ۴۴۲ یا ۴۴۳ یعنی سال فوت خود تقریباً ۱۰۲ یا ۱۰۳ سال سن داشت . اگر هم بخوایم برای احتراز از بعضی اشکالات ممکنه در محاسبه طرف تفریط را بگیریم و مثلاً تولد شاعر را در حدود ۴۵۰ بدانیم ناچار در زمان وفات نود و دو یا نود و سه سال زندگی کرده بود .

**ثانیاً** در قصیده ای بمطلع ذیل:

عنان همت مخلوق اگر بدست قضاست  
عمیق از کسستن خطاب و مثال ممدوح از حدود فرغانه و قتل و غارت آن و رسیدن ظلمها  
از کافران بمسالمین صحبت میدارد در این ابیات :

به اذدوروزه شرعام و تننه و غوغاست	شنیده ام که بصدسال جور و ظلم و ملوک
بهمانتی که هلاکست و ملکتی که هباست	کنون شد این مثل ای پادشا مرا معلوم
از آنطرف که حد اوش و از وجدنا و ناست	بهفته ای که مثال و خطاب تو بگسست
کز آتش و تف خورشید روی بسته گیاست	براهل قبله بر از کافران رسید آن ظلم
نماند هیچ زن الا فضاحت و رسواست	نجست هیچکس الا اسیر یا مجروح
چو کربلا همه آثار مشهد شهداست	سواد ساحت فرغانه بهشت آئین
نبانهاش طبر خون و خا کهای حناست	کز آب چشم اسیران و موج خون شهید
هزار منبر اسلام بی دعا و تناست	هزار مسجد و محراب خالی است و خراب

این ابیات شاید اشاره ای باشد بحمله گورخان قراخانی بر ماوراءالنهر و جنگ او با سنجر بر در سمرقند در محل تطوان و شکست شدید سنجر و استیلای کامل گورخان بر ماوراءالنهر که در سال ۵۳۶ هـ بود. از طرفی عمیق در این قصیده از پیری خود صحبت میدارد چنانکه از شدت کبر و ضعف چشم ماه نورا نتوانست ببیند و بر اینکه گفت خدا را گواه گرفت :

... به پیری هم کس سرزنش کنند همی گناه من چه در این ، از خدای بابدخواست

۱ - اوش و اوژ چند دو شهر از ناحیه فرغانه اند برحد میان فرغانه و ترک و اوش در دامنه کوهی بود و ساکنین آن مردمی جنگی بودند و جابوی کافران مهاجم ترک را می گرفتند (رجوع شود بکتاب حدود العالم چاپ طهران ۶۹ و ۶۸ .

که هر چه بر من تو حکم کرد حکم رواست  
بر آمد از فلك و نور شمع روز بکاست...  
دژم نمود سر زلف و از برم برخاست  
رخ سپهر بشمع رخان همی آراست  
مهی که سایه موی است یاسهیل و سهاست  
بشرم گفتمش ای ماه چهره ماه کجاست  
بگفت آنك در زیر زهره زهر است  
بر اینکه گفتم و گویم همی خدای گواست..

نه اختیار من است این چه اختیار کسی است  
نماز شام شب عید چون طلابه ماه  
مه و نایق من از بهر دیدن مه نو  
دودیده چون دو کهر بر رخ فلك بردوخت  
بچشم نیک بدید آخر آن مه خندان  
چو دید ماه بمادت بگفت آنك ماه  
بنوك آن قام سیم کند اشارت کرد  
نگاه کردم نی ماه دیدم و نه فلك

پیری و ضعف چشم بدین غایت بر کسی عارض تواند شد که بیش از هفتاد و نوب هشتاد سال

عمر کرد باشد و بدین طریق باز هم ظن مزبور ببقین نزدیک و پیری و عمر زیاد عمیق ثابت میشود.

**ثالثاً** — عمیق در هنگام وفات ماه ملك خانون دختر سنجر وزن محمود بن محمود بن ملكشاه

یعنی در ۵۲۴ پیری ضعیف بود چندانکه نیروی سفر نداشت و بنا بر فرض نزدیک بیقینی که سابقاً  
کردیم و عمیق را در ۶۰۰ بیست ساله تصور نمودیم باید او را در ۵۲۴ هشتاد و چهار ساله بدانیم و این  
سن زیاد او در این وقت با کفایت تذکره نویسان کاملاً مطابقت میکند.

از مباحث فوق چنین نتیجه میگیریم که عمیق در بین سنین ۴۰ - ۵۰ متولد شده و در

حدود سال ۵۴۲ یا ۵۴۳ وفات کرده است.

## قسمت فکاهی

### از یکی از فرهنگهای اخیر

#### چاپ طهران

**ایران** - نام هوشنگ بدر سیامك (!) که مملکت ایران که از ممالک آسیای

مرکزی است بنام اوست و چون ملك بفرزند او پارس (!) رسید تمام ایران را پاریسی گفتند.

**بالون** - چادر بیست که بتوسط گاز هوا کنند و بنام مخترع آن نام نهاده شده؛

**ذره** - آنچه از روزن آفتاب دیده میشود؛ (از این جمله چیزی فهمیده نمیشود

و برای پیدا کردن معنی آن (چون معنی ذره است) ذره بینهای قوی لازم است)

**شیاف** - داروئی است برای چشم ! ! ! . . .

**سقلاب** - نام پسر دوم یافت !

**سبکتکین** - لقب سلطان محمود غزنوی !

**فك** - یکی از دوزخ !

**دندان** - استخوانهای طبیعی که در دهان بیرون آید .

**برنز** - فلزی است مرکب از چند فلز !